

چگونگی و عوامل اختلاف مراتب معرفتی اصحاب امامان شیعه

علی آقائوری

دانشیار گروه تاریخ ادیان و مذاهب، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

حسین حمزه

دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

چکیده

گنجینه‌ی بی‌بدیل سخنان و فرامین امامان شیعه علیهم السلام به واسطه‌ی نقل‌ها و کتابت اصحاب و یاران آن حضرات به دست ما رسیده است، یارانی که با مراتب گوناگون و مختلف خود تا پای جان برای انتقال این گوهر گران بها ارزش قایل بودند، آنچه که در این نوشتار به صورت سوال اصلی مطرح شده است، این می‌باشد که آیا میان اصحاب و یاران امامان شیعه تفاوتی وجود داشته است یا خیر؟ و اگر این تفاوت وجود داشته، منشأ و ریشه‌های این اختلاف در چه چیز بوده است؟ در این مقاله گفته شده به دلیل نقلی و عقلی میان اصحاب امامان اختلاف مراتب و تفاوت‌های در ادراک معارف والا و بالا وجود داشته است و این نوع اختلاف امری عادی و متداول بشمار می‌آمده است، اصطلاحات مختلف رجالی، وجود احادیثی بر تفضیل یک صحابی بر دیگر اصحاب و در نهایت حکم عقل مبنی بر مختلف بودن ظرفیت‌ها و استعدادها همگی دلیلی بر این گفتار بشمار آمده است. هدف مهمی که ما در این نوشتار آن را دنبال کرده‌ایم این است که دریابیم که نوع احادیث نقل شده توسط راویان و ناقلان اخبار با نوع ظرفیت‌های آنان و استعدادهای خدادای نهادینه شده در آنها همخوانی دارد و اساساً نوع روایتی که یک راوی از امام معصوم نقل می‌نماید و جوابی که ان امام به ان راوی می‌دهد همگی در حیطه همین ظرفیتها خلاصه می‌گردد، لذا این نوشتار با اتکا بر پژوهشها و تحلیل‌های حدیثی و تاریخی شکل گرفته است.

کلید واژه: امامان، اصحاب، معرفت، شیعه

مقدمه

اصحاب را در لغت می توان به (یاران و دوستان، مالکان، دارندگان) معنا نمود. (عمید، ۱۳۷۷ : ۱۹۳) اما این واژه در اصطلاح اهل حدیث دارای معنای دیگری می باشد ، جرجانی در کتاب التعریفات خودش می آورد: صحابی در عرف بر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و اله را ببیند و زمان مصاحبت او با پیامبر زیاد باشد اطلاق می گردد هرچند از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت ننماید (جرجانی ، ۱۹۹۰: ۱۳۷) در مقابل تعریف جرجانی از صحابه و آوردن قید (عرف) در تعریف خود ، تهانوی صحابه را در اصطلاح اهل (شرع) این گونه تعریف می نماید که : صحابه به فردی از ثقلین (انس و جن) اطلاق میگردد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نموده و به ایمان داشته باشد و مسلمان بمیرد حال چه این ملاقات از روی تمیز و عقل باشد یا نه (تهانوی) (تهانوی: ۲، ۸۰۷) ظاهراً لفظ صحابی از الفاظی است که در کتابهای رجالی استفاده می گردد اما نه مفید مدح است و نه مفید ذم (مامقانی ۱۶۹، ۲: ۱۴۲۸) این واژه در بیشتر مواقع به صورت مضاف در متون مقدس اسلامی و یا حتی قواعد علمی به کار برده شده است همانند: اصحاب اجماع، اصحاب اخدود، اصحاب ایکه، اصحاب حدود، اصحاب حدیث و اصحاب کهف ، اصحاب در حقیقت همراهان و نزدیکان یک فرد یا یک رویداد به شمار می روند که به گونه ی قوام ان رویداد به انها بستگی دارد ، باید به این نکته اشاره نمود که اساساً استعمال واژه ی صحابه در علم الحدیث تنها بر یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاق می گردیده و استعمال آن در موارد دیگر و اصحاب امامان شیعه یا هر فرد دیگری به صورت مجاز بوده و در اصطلاح و طبقات اینان به تابعین یا تابعین تابعین تقسیم می شده اند ، در میان اصحاب امامان شیعه دارای نقش مهم و اساسی در نضج گیری اراء شیعه در قرون بعدی و حتی انتقال احادیث و نظرات امامان به نسل های بعدی می باشند ، وجود اصحاب اجماع در قواعد رجالی خود دلیلی بر این مدعا است ، کسانی که به دلیل وثاقت بالا و ارزشمند بودن انها در شیوه ی نقل از امتیاز خاصی در نقل احادیث برخوردار می باشند، با نگاه به آراء و اندیشه های علمای اهل سنت به خوبی دریافت می گردد که آنها نیز در تقسیم بندی نقل های گوناگون ، مناطق مختلف را در صحیح بودن یا ضعیف بودن

یک نقل معتبر می‌دانند، مثلاً: شافعی: نقل اهل حجاز را معتبر دانسته و ریشه و بازگشت احادیث را به آن می‌داند، طاووس می‌گوید: اگر یک عراقی برای تو صد حدیث نقل نمود تو نود و نه حدیث آن را کنار بگذار، یا زهری گفته است: در احادیث اهل کوفه دغل و درغگویی زیاد یافت می‌شود، و ابن مبارک حدیث اهل مدینه را صحیح‌ترین و اسناد آنها را نزدیک‌تر می‌داند (سیوطی: ۱۴۲۶، ۴۷) این تقسیم‌بندی احادیث با اتکا بر مناطق گوناگون نوعی بازگشت به تقسیم‌بندی روایان و نوع روایات آنان دارد، در این میان در لابه لای کتب رجالی و حدیثی شیعه کم‌تر به این گونه تقسیم‌بندی‌ها بر می‌خوریم، واکاوی چگونگی و طبقه‌بندی آنان در زمان امامان شیعه و نوع روایات آنها ضروری به نظر می‌رسد، در یک نگاه کلی باید به این نکته اشاره نمود که اصحاب امامان شیعه در دورانهای گوناگون دارای استفاده‌های و استعدادهای مختلفی بوده‌اند، در دوران حاکمیت امیرالمومنین علی علیه السلام برخی یاران آن حضرت در مواضع نظامی و لشکری دارای اثر بوده‌اند همچون مالک اشتر یا جنبد ازدی و برخی دیگر دارای شم سیاسی بوده و مورد مشورت آن حضرت قرار می‌گرفتند همچون عبدالله بن عباس و عده‌ی معدودی نیز رویکرد معرفتی و عرفانی داشتند و حامل اسرار آن امام معرفی شده‌اند همچون: کمیل بن زیاد و میثم تمار، در دوران امامت امامان حسن و حسین علیهما السلام بیشترین رویکرد با فعالیتهای نظامی بوده هرچند عده‌ی از اصحاب به کارهای فرهنگی و اجتماعی می‌پرداختند یا گرایشهای معرفتی و شهودی در آنان بیشتر بوده است همچون: مسلم بن عوسجه که معلم قرآن در مسجد کوفه بوده یا حبیب بن مظاهر اسدی که در هر شب قرآن را ختم می‌نموده است، با رخداد واقعه‌ی جانگداز عاشورا و شهادت حسین بن علی علیه السلام و یاران با وفایش رویکرد امامان شیعه از نگاه سیاسی و استفاده از قدرت برای تبلیغ معارف شیعه، به رویکرد فرهنگی و علمی در این باره بازگشت، بیشتر اصحاب و یاران امام سجاد علیه السلام نگاه معرفتی به آموزهای تشیع داشته‌اند که بارزترین آنها را می‌توان به ابوحمزه ثمالی اشاره نمود، در دوران امامان باقر و صادق علیهم با آغاز شکوفایی حرکت شیعه در چارچوب مباحث علمی یاران این دو امام هم‌ام در گرایشهای مختلف و متنوع علمی رشد یافتند عده‌ای در فقه، گروهی در حدیث، برخی در کلام و بعضی در شیمی این تقسیم‌بندی و تخصصی نمودن یاران هر امام و تاکید امامان علیهم السلام در عدم

ورود در حیطه های دیگر تا دوران امام حسن عسگری علیه السلام پابرجا بود (طوسی، ۱۳۳: ۱۴۲۴، ۱۱۸، سماوی: ۱۳۸۸، ۱۳۵، ۱۲۷) و اصحاب هر امام حدود و ثغور فعالیت خود را به خوبی می دانستند، لذا میان اصحاب امامان نیز از محاظ رتبه معرفتی و ادراک مطالب خاص تفاوتی وجود داشته است، اگر اصحاب را به معنای (یار و دوستدار) امام معنا کنیم، نمی توان صرف مصاحبت و همراهی با یک امام را معیاری بر بزرگی یک راوی بدانیم بلکه باید دید که آن شخص تا چه میزان از اعتماد نزدیکی از امام را برخوردار بوده و اساسا نوع روایات نقل شده از او در چه حدود و ثغوری می باشد، در چنین صورتی می توان چنین شخصی را فردی موثر و اثرگذار در روند شکل گیری تمدن شیعه دخیل دانست.

الف: اختلاف فکری اصحاب امامان و اندازه های معرفتی آنها

قبل از آغاز سخن در این موضوع، باید به سوالی بیش از پیش دقت نمود و آن اینکه آیا اساسا میان اصحاب امامان شیعه تفاوت و تفاضلی بوده است یا خیر؟ و آیا سطح ادراکی و معرفتی و یا حتی نوع استعداد آنها با یکدیگر متفاوت بوده و یا اینکه میان آنها اختلاف و گوناگونی وجود نداشته و تمامی آنها در یک سطح فکری و معرفتی بوده اند؟ مسلم است که نمی توان همه اصحاب را در یک سطح فکری دانست. شواهد تاریخی و روایی مویذ این مدعاست. در اینجا به موارد مهم این شواهد و دلایل می پردازیم.

۱- شواهد و قراین رجالی

از جمله اهداف و نتایجی که علم رجال برای آن وضع شده است، فهم حالات روات احادیث از جهت وثاقت و عدم آن است که در این میان وجود مطالعات رجالی کمک شایانی برای فهم طبقه بندی اصحاب و روات اهل بیت (ع) دارد، وجود الفاظی چون، ثقه (ابان بن عمر اسدی) نجاشی: ۱۴، ۱۴۲۴) - ابراهیم بن صالح انماتی (همان: ۱۵) - ابراهیم بن محمد بن معروف (همان

(۱۹) - حسن بن علی بن نعمان (همان: ۴۰) - احمد بن علی الفائدی (همان: ۹۵) ، ثقه ثقه ، ابراهیم بن مهزم (همان: ۲۲) - اسحاق بن جنذب (همان: ۷۳) - احمد بن حمزه بن یسع (همان: ۹۰) - احمد بن داود بن علی بن قمی (همان: ۹۵) - حبیب بن معلل خثعمی (همان: ۱۴۱) - سماعه بن مهران (همان: ۱۹۳) و عین که به همراه لفظ ثقه استعمال می شود: شعیب عقر قوفی (همان: ۱۹۵) ، صباح بن صبیح (همان: ۲۰۱) - عبید بن زراده بن اعین (همان: ۲۳۳) - عبد الملک بن حکیم (همان: ۲۳۹) - عبد الملک بن هارون (همان: ۲۴۰) نشان دهنده دایره معرفتی و دقت علمی هر کدام از این روات در ضبط و عدالت در نقل دارد. در نقلی از علی بن ابراهیم آمده است که امیرالمومنین (ع) کاتب خود عبید بن ابی رافع را فرا خواندند و فرمودند: ده نفر از موثقین من را نزد من بیاور، عرض کرد: نام آنها را بفرمایید ای امیرالمومنان، پس فرمودند: ترد من بیاور اصبع بن نباته - اباطفیل - عامر بن وائله کنانی - زر بن جیش اسدی - جویریہ بن مسهر عبدی - خندف بن زهیر اسدی - حارث بن مصرف همدانی - حارث بن عبدالله اعور و چراغ های قبیله نخع - علقمه بن قیس - کمیل بن زیاد و عمر بن زراده پس نزد او آمدند (مامقانی ۲: ۱۴۳۱/۸۰). در باب زهاد اصحاب امیرالمومنین (ع) نقل شده که: او یس قرنی - ربیع بن خثیم - هرم بن هیان - عامر بن عبد قیس از جمله زهاد اصحاب آن حضرت بحساب می آمده اند. (طوسی، ۹۷: ۱۴۲۴) و کمیل بن زیاد و معلی بن خنیس از اصحاب السر امیرالمومنین (ع) بوده اند. (کاظمی ، ۲: ۱۴۲۵/۱۳۳) به گونه ای که رجالی خبیر شیخ عبدالله مامقانی (متوفای ۱۳۵۱ هجری) درباره اصحاب سر معصومین می نویسد: ظاهر این عبارت نشان دهنده فوق وثاقت است زیرا تحمل نمودن سر بیانگر فوق عدالت است و اکثر اصحاب و یاران امیرالمومنین (ع) از ثقات عدول بحساب می آیند اما صاحب سر آن حضرت کم و معدود بوده و لذا امیرالمومنین (ع) کتمان سر می نمود و در موارد بسیار نادری به بیان برخی از آنها می پرداخت، (مامقانی ، ۱: ۱۴۲۸/۲۷) و در نقلی از شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هجری) به بیان مقربان اصحاب ائمه (ع) پرداخته و نزدیکان و خصیصین آن حضرات را بر شمرده است: امام حسن مجتبی (ع) (سفیان بن ابی لیلی - حذیفه بن اسید - ابو زرین اسدی) امام حسین (ع) (همه شهدایی که با او به شهادت رسیدند) امام سجاد (ع) (ابو خالد کابلی - یحیی بن ام الطویل - المطعم - سعید بن مسیب - حکم بن جبیر) امام باقر (ع) (جابر بن یزید جعفی - حمران بن

اعین- زراره- عامر بن عبدالله- حجر بن زائده- عبدالله بن شریک- فضیل بن یسار- سلام بن مستنیر- برید بن معاویه عجللی- حکم بن ابی نعیم) امام صادق(ع) (عبدالله بن ابی یعفور- محمد بن مسلم- محمد بن نعمان) امام کاظم(ع) (علی بن یقظین- علی بن سَیِّد) (مفید بی تا/۶) و یا وجود الفاظی چون «من بطانه امیرالمومنین (ع)» - «من حواری امام» و یا «من خواص الشیعہ» همگی اینها دلالت بر گوناگونی و اختلاف مراتب اصحاب و یاران اهل بیت (ع) می نمایند.

از جمله قرائن و مدارکی که دلالت بر برتری برخی بر برخی دیگر دارد، تصریح منابع به نام افرادی به عنوان فقهای بعضی از امامان (ع) است مانند: فقهای یاران امامان کاظم و رضا(ع)؛ یونس بن عبد الرحمن- صفوان بن یحیی بیاع- محمد بن ابی عمیر- عبدالله بن مغیره- حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر (طوسی: ۱۴۲۴، ۵۵۶) فقهای یاران امامان باقر و صادق(ع) (زراره- معروف به خربوذ- برید- ابوبصیر اسدی- فضیل بن یسار و محمد بن مسلم)، هر چند گروهی از محققان این محدودیت را تنها برای بعضی از اصحاب امام صادق(ع) نپذیرفته اند و بر این عقیده هستند که تمامی یاران امام صادق(ع) که عدد آنها به چهار هزار نفر می رسد، همگی از موثقین هستند و هر فردی که از آنها در رجال شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری) آمده مورد وثوق می باشد. (نوری، ۳/۱۴۲۶: ۷۷۰- جدیدی نژاد، ۲۳: ۱۳۸۰) از طرف دیگر شیخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ هجری) در کتاب امل الامال با تصدیق این نظر می آورد قائل شدن به توثیق یاران امام صادق(ع) مگر آنهایی که دلیلی بر ضعف آنها وارد شده است بعید نیست، و برای اثبات گفتار خود به سخنان مفید در ارشاد، ابن شهر آشوب در معالم العلماء و طبرسی در اعلام الوری اشاره می نماید. (حرعاملی، بی تا: ۸۳/۱) مرحوم آیت الله خوئی (ره) بعد از نقل این عبارات به عنوان اعتراض بر این دیدگاه می آورد: اگر این ادعا را بپذیریم بازهم هیچ اثری بر آن مترتب نمی شود زیرا اگر فرض کنیم یاران امام صادق(ع) هشت هزار نفر باشند که چهارهزار نفر از آنها ثقه هستند، ما راه و طریقی برای فهم این چهار هزار نفر نداریم و دلیلی بر این مدعا نمی توانیم اقامه کنیم. (خویی، ۱/۵۶/۱۴۱۳) از دیگر موارد که می توان به عنوان قرینه ای بر بحث ما محسوب شود، عنوان «سفراء اربعه» و نوع سفارت آنها و گزینش این چهار فرد نسبت به دیگر یاران امام

حسن عسگری (ع) است؛ هر چند در باب چگونگی انتخاب و نوع سلوک و ارتباط آنان با امام عصر (عج) ابهامات و مباحث زیادی مطرح می باشد اما در یک نگاه کلی می توان دو نکته پیرامون حیات سیاسی و فرهنگی این سفراء مطرح نمود: اول اینکه فضیلت و برتری آنها نسبت به دیگر اصحاب از جهت تصدی گری امر نیابت در دوران پر مخاطره ی غیبت صغری می باشد، به گونه ای که شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری) از جعفر بن احمد بن متیل نقل می کند که: هنگام وفات محمد بن عثمان عمری بالای سر او نشسته بودم و با او سخن می گفتم در حالی که حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود، در این هنگام محمد بن عثمان به من التفات نمود و گفت: امر شده ام که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم، جعفر بن متیل می گوید: بعد از شنیدن این سخن از بالای سرش بلند شدم و دست ابوالقاسم را گرفتم و در جایگاه خودم قرار دادم و خود نزد پاهای او نشستم. (طوسی: ۱۴۲۳، ۲۴۹) و در نقل دیگری در میان بزرگان و اکابر شیعه چون ابو علی بن حماد و ابو عبدالله بن محمد الکاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله بن وجفاء به عنوان نایب سوم انتخاب شده است. (همان: ۲۵۰) و در نقلی آمده که امام حسن عسگری (ع) از میان چهل تن که در مجلسش حاضر بودند، عثمان بن سعید عمری را به عنوان نایب اول در دوران غیبت انتخاب نمودند. (همان: ۲۴۰) دوم آنکه رازداری و تقیه شدیدی که نواب چهار گانه از دستگاه ظلم و جور می نمودند، زمینه ی برگزیده شدن آنها را فراهم نمود، علی بن صدقه قمی نقل می کند که نزد محمد بن عثمان عمری رفتم و او قبل از اینکه پیرامون اسم حضرت صاحب (ع) از او پرسش نمایم گفت: اگر سکوت کنید، بهشت است و اگر سخن بگویید، آتش در انتظار شماست، اگر آنها بر اسم او واقف شوند آن را ضایع می نمایند و اگر بر مکانش آگاه گردند پیدایش می کنند. (همان: ۲۴۵) و در مورد عثمان بن سعید عمری آمده که به شغل روغن فروشی مشغول بوده است لذا به لقب «سمان» معروف گردید و هنگامی که شیعیان اموالی را می خواستند به خدمت امام حسن عسگری (ع) برسانند عثمان بن سعید آن اموال را در میان کوزه های روغن قرار می داد و به خدمت امام (ع) می برد. (همان: ۲۳۷) ابوالحسن بن کبریاء نوبختی نقل می کند که به گوش حسین بن روح رسید که یکی از خدامش معاویه را لعن می کند

دستور داد او را برکنار و بیرون کنند، بعد از مدت زمانی از او پیرامون این تصمیمش سوال نمودم. او در جواب گفت: تمامی این کارها را برای تقیه انجام داده ام. (همان: ۲۶۰)

۲- شواهد تاریخی و حدیثی بر فضل و برتری برخی اصحاب

وجود نقل ها و روایات متعددی از امامان شیعه (ع) در باب برخی از یاران و اصحاب خود و استفاده از عبارات فاخر و بلند درباره مدح آنها دیگر دلیل روشن بر تفاوت سطح بینشی و معرفتی اصحاب امامان شیعه (ع) دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

اما صادق (ع) فرمودند: خدا رحمت کند زراره بن اعین را، اگر زراره نبود آثار احادیث پدرم از بین می رفت. (مفید، بی تا: ۶۶)

سلیمان بن خالد الأقطع نقل کرده که شنیدم امام صادق (ع) فرمودند: نیافتم کسی را که احیا نماید یاد ما را و احادیث پدرم (ع) را مگر زراره و ابوبصیر المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و اگر اینها نبودند کسی نمی توانست هدایت را درک نماید، اینان حافظان دین و امنای پدرم بر حلال خدا و حرامش و سبقت گیرندگان به سوی ما در دنیا و آخرت هستند. (همان)

امام صادق (ع) فرمودند که رسول خدا (ص) به سلمان فارسی فرمودند: اگر علم تو بر مقدار عرضه شود کافر می گردد، و اگر صبر تو بر سلمان عرضه شود کافر می شود. (همان: ۱۱)

عیسی بن حمزه می گوید به امام صادق (ع) عرضه داشتم: حدیثی که در باب چهار نفر آمده چیست؟ فرمودند: چه حدیثی؟ گفتم: چهار نفری که بهشت مشتاق آنان است، فرمودند: بله آن چهار نفر سلمان، ابوذر، مقداد و عمار می باشند، گفتم: کدام یک از آنها افضل است؟ فرمود: سلمان و علم سلمان علمی است که اگر ابوذر آن را می دانست کافر می شد. (همان: ۱۲)

عبدالله بن ابی یعفرور به امام صادق (ع) عرضه داشت: شیعیان به من مراجعه می کنند و سوالاتشان را از من می پرسند و من پاسخ همه آنها را نمی دانم و از سویی مرا توان آن نیست که

هر وقت می خواهم خدمت شما برسم. امام صادق (ع) فرمودند: چه چیزی تو را از محمد بن مسلم ثقفی باز می دارد؟ او از پدرم احادیث بسیار شنیده و نزد وی چهره ای سرشناس بوده است. (طوسی: ۱۴۲۴، ۳۸۵)

ابو خالد کابلی نقل می کند که: دیدم صاحب الطاق در حال مناظره با اهل مدینه بود و پی در پی از او سوال می کردند. به او نزدیک شدم و گفتم: ابو عبدالله (ع) ما را از کلام نهی کرده است گفت: آیا او تو را امر کرده که به من چنین بگویی؟ گفتم: نه، به خدا قسم ولیکن به من امر کرد با هیچ کس مناظره نکنم گفت: برو و در آنچه به تو امر کرده از او اطاعت کن! من نزد ابو عبدالله (ع) آمدم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم. امام خندید و فرمودند: ای ابو خالد! صاحب الطاق مناظره می کند و موفق بیرون می آید. ولی تو چنین نتوانی کرد. (طوسی: ۱۴۲۴، ۴۲۴) در نقلی از داوود بن سرحان از امام صادق (ع) به این تفاوت اشاره شده است، ایشان در این روایت فرمودند: بعضی از افراد را در جریان بعضی مطالب قرار می دهم و آنها را از جدل و ریا در دین خدا، و از قیاس نهی می کنم، ولی همین که ایشان از نزد من خارج می شوند، به تاویل و توجیه ناروا می پردازند. به بعضی دستور می دهم که سخن بگویند و بعضی را از گفتگو و مباحثه نهی می کنم، اما هر کس امر و نهی مرا برای خود تاویل می نماید و با این کار خدا و رسولش را عصیان می کند. اگر آنچه پدرم به اصحابش سپرد، می شنیدید و اطاعت می کردند من نیز به آنها می سپردم، به درستی که اصحاب پدرم بُریدِ عَجَلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم در حال حیات و مرگ، مایه افتخارند. (طوسی: ۱۴۲۴، ۲۲۰)

بنا بر پاره‌ای از احادیث، امامان احادیث خود را تقسیم‌بندی کرده بودند، فهم آن را برای همگان یکسان نمی دانستند و چه بسا فهم برخی از آنها را تنها ویژه ملک مقرب، نبی مرسل و یا مؤمنان آزموده شده می دانستند. (مجلسی، ۲: ۱۳۶۳/۱۹۰) همچنین از مجموعه روایاتی که به برخورداری قرآن از بطون مختلف و تفاوت انسان‌ها در فهم این بطون اشاره دارد، و نیز روایاتی که می گویند برخی از آیات قرآن برای افراد ژرف‌نگر نازل شده است و همگان قدرت رسیدن به بلندای فهم آن را ندارند، این نکته به دست می آید که چند لایه بودن آیات قرآنی، ارتباط تنگاتنگی

با چند لایه بودن فهم مخاطبان و استفاده‌کنندگان از آنها دارد و نگاه دین‌داران و دین‌باوران از نظر سطحی بودن و نیز ژرفای دین‌داری و درک حقایق دینی، یکسان نیست.

شاید با توجه به چنین واقعیتی باشد که امام سجاده(ع) در تفاوت ابوذر و سلمان، دو یار دیرینه و وارسته پیامبر(ص)، می‌فرماید: «و الله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان، لقتله؛(مجلسی، ۲: ۱۳۶۳/۱۹۰) به خدا سوگند، اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان می‌گذشت با خبر می‌شد، او را می‌کشت!»

جالب توجه این که امام صادق(ع) نیز از پدرش امام باقر(ع) نقل می‌کند که روزی نزد حضرت علی(ع) از تقیه سخن به میان آمد و آن حضرت فرمود: «ان علم ابوذر ما فی قلب سلمان، لقتله و قد آخا رسول الله بینهما، فما ظنک بسائر الناس؛(طوسی، ۱۷: ۱۴۲۴- مجلسی، ۲۲: ۱۳۶۳/۳۴۳) اگر ابوذر بداند که در دل سلمان چه می‌گذرد، او را خواهد کشت؛ در حالی که پیامبر خدا(ص) بین آنان عقد اخوت بست. بنا بر این، در مورد سایر مردم چه می‌پنداری؟!» فراموش نکنیم که سلمان، یکی از این دو صحابه بزرگوار، از طرف پیامبر مفتخر به این حدیث شد که: «سلمان منا اهل البیت؛ سلمان از ما اهل بیت است». آن حضرت در منزلت ابوذر نیز فرمود: «آسمان بر کسی راستگوتر از ابوذر، سایه نیفکنده است.»(طوسی، ۱۲: ۱۴۲۴-۱۴- ۲۴)

خود سلمان در حدیث دیگری، سرگذشت اسلام آوردن و بهره‌مندی‌اش را از علوم و معارف فراوان، بیان می‌کند و می‌فرماید: «لو اخبرتکم بكل ما اعلم، لقات طائفه لمجنون و قالت طائفه اخری، اللهم اغفر لقاتل سلمان؛(همان: ۴۷) اگر شما را به آنچه می‌دانم آگاه سازم، گروهی می‌گویند که دیوانه است، و گروه دیگری می‌گویند که خداوند قاتلش را بیامرزد!»

و طبق حدیث دیگری، پیامبر اکرم(ص) به سلمان فرمود: «لو عرض علمک علی مقداد لکفر؛ اگر علم تو بر مقداد عرضه شود، کافر می‌شود!» و به مقداد فرمود: «لو عرض علمک علی سلمان لکفر؛(همان: ۲۳) اگر علمت بر سلمان عرضه شود، کافر می‌شود!»

از این روایت می‌توان برداشت کرد که هر فردی، توانمندی پذیرش یک نوع علم و برداشت از دین را دارد و نباید هیچ کس را به غیر از آنچه توانش را دارد، مجبور ساخت.

در حدیث دیگری آمده است: ابوذر بر سلمان وارد شد و او ظرفی بر آتش گذاشته بود و غذا می‌پخت. آن دو مشغول صحبت شدند، که ناگهان ظرف از آتش افتاد و وارونه شد، ولی از گوشت و آبگوشتش هیچ بیرون نریخت. ابوذر بسیار تعجب کرد و سلمان ظرف را به حالت اول، بر روی آتش قرار داد و باز مشغول صحبت شدند. دوباره ظرف وارونه شد و چیزی از آن بیرون نریخت. ابوذر شگفت زده و ناراحت، از نزد سلمان خارج شد و در حالی که فکر می‌کرد، حضرت علی(ع) را دید. او از سبب ناراحتی وی پرسید و ابوذر آنچه را که از سلمان دیده بود، بیان کرد. حضرت فرمود: «یا اباذر، ان سلمان لو حدثک بما یعلم، لقلت رحم الله قاتل سلمان. یا اباذر، ان سلمان باب الله فی الارض. من عرفه کان مؤمناً و انکره کان کافراً...»؛ (همان: ۱۴) ای اباذر! اگر سلمان تو را از آنچه می‌داند خبر دهد، می‌گویی که خداوند قاتلش را بیامرزد! ای اباذر، سلمان دروازهٔ پروردگار در زمین است. هر آن که بدو معرفت یابد، مؤمن است و هر آن که انکارش نماید، کافر». نمونه این احادیث را می‌توانید در سایر کتاب‌های رجالی نیز پیدا کنید. (خویی، ۱۳۸۱/۱۴۱۳: ۱۸۶) با اهتمام به این مبنا می‌توان حجم زیادی از تعصبات، تکفیرها و تفتیش‌های فرقه‌ای را کاهش داده، زندگی مسالمت آمیز، روابط عاطفی، اخوت و برادری دینی را جایگزین آن کرد. نتیجه اینکه امامان شیعه در برخورد و نگاه خود نسبت به دیگران و به ویژه مخالفان مذهبی، به ویژگی‌های متفاوت روان‌شناختی و ذهنی انسان‌ها توجه داشتند و به الزامات آن نیز پایبند بودند. ایشان همواره اصحاب خود را به این نکته توجه می‌دادند که نمی‌توان در فهم، پذیرش و عمل به حقایق و دستورهای مذهبی، از همگان انتظار یکسانی داشت، و یا به صرف عدم پذیرش یک اعتقاد از سوی کسی، وی را تکفیر کرد. پذیرش اختلاف استعداد، اجتهاد، ایمان، فهم افراد بشری، و مراتب ایمان مؤمنان از یکسو، و درجه‌بندی معارف قرآنی و تعالیم دین به ظاهر و باطن، و عبارات، اشارات، حقایق و لطایف از سوی دیگر، مبنای چنین نگاهی بود، بعد از بیان این امور برای خوانندگان محترم روشن گردید که میان اصحاب و یاران اهل بیت (ع) نیز از جهات استعداد معرفتی، علمی و حتی سیاسی

و مدیریتی تفاوت های گوناگون و گاه زیادی وجود داشته است به گونه ای که اگر یکی از اصحاب به علم یا صبر دیگر صحابه واقف می گردید. این احتمال وجود داشت تا او را به قتل برساند، طبیعتا این گونه اختلافات و تفاوتها در بینش اصحاب نسبت مسایل کلامی واز همه مهمتر نسبت به امر امامت و امامان و شان وویژگی ها ووظایف سیاسی واجتماعی انها دارای اثر گذاری خاصی بوده است که در بخش های بعدی به آن اشاره می نماییم.اما اینکه چه عوامل واسبابی موجب اختلاف اصحاب بوده خود داستان دیگری است ودرفراز بعدی مختصری به آن می پردازیم.

ب: عوامل واسباب اختلافات اصحاب

۱:اختلاف طبایع وسلايق انسانها

اختلاف و تنوع افکار، طبایع و سلايق اجتنابناپذیر بشری را، بایستی نخستین و چه بسا مهم ترین گام و مبنای تفاوت دیدگاه ها به شمار آورد. وحتی گفته شده که تاریخ فلسفه و تفکر، در واقع تاریخ نزاع مزاج های مختلف بشری است ،بسیاری از آیات قرآن، چه به طور مستقیم و چه غیر مستقیم، به چنین اختلافی اشاره دارد و حتی گاه آن را به عنوان یک سنت الاهی مطرح کرده است و می فرماید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا» (اسراء: ۸۴) بگو هر کس به فراخور خویش عمل می کند و پروردگارتان داناتر می باشد که چه کسی ره یافته تر است»، خداوند هم چنین وجود حالات و مراتب مختلف در میان انسانها را تصدیق می کند و به عنوان نمونه می فرماید: «...وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ...» (انعام: ۱۶۵- زخرف: ۳۲) و رتبه برخی از شما را بالاتر از دیگری گردانید، تا شما را در این تفاوت رتبه ها بیازماید».

و یا در جای دیگری می فرماید: «و قد خلقکم اطوارا؛» (نوح: ۱۴) شما را گونه گون آفرید». مفسران بر آن اند که مراد از «درجات»، اختلاف انسانها در جنس، شکل، قیافه، نیرومندی و ناتوانی، فقر و غنا، عافیت، سلامت و جاه و مقام است، که طبق مشیت الاهی، همراه با تفاوت بین

افراد انسانی تقسیم شده است. همچنین این مشیت الهی است که انسان‌ها را از جهت میزان هوش، ذکاوت، شجاعت، بلندهمتی، دانش، مال و غیره متفاوت ساخته است. (طباطبایی ، بی تا ۱۱/۲۰-۱۸/۶-۱۰۴/۱۱۴) تفاوت درجات، نه تنها در میان انسان‌های معمولی، بلکه در میان انبیا نیز مورد گواهی قرآن قرار گرفته است؛ آنجا که می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...» (بقره: ۲۵۳) برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر فضیلت و برتری دادیم. برخی از آنها با خدا سخن گفته‌اند و برخی دیگر به درجات بلندی دست یافته‌اند.

و یا آنجا که می‌فرماید: «...وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (اسراء: ۵۵) در اینجا ملاحظه می‌کنیم که خداوند برخی از پیامبران را به خاطر تفاوتشان، بر برخی دیگر برتری داده است و کمالات همه آنها را یکسان نمی‌داند. البته به ما دستور داده شده است که در ایمان و اطاعت از ایشان، تفاوتی بین آنها قائل نباشیم. (بقره: ۲۵۸) نه تنها اختلاف تفاضل و برتری در میان انبیا مورد تأیید قرآن است، بلکه به تفاوت آنها در داوری و فهم حکم الهی نیز اشاره شده است؛ از جمله: اختلاف بین موسی و هارون و سرزنش هارون توسط موسی (ع)، (اعراف: ۱۵) و اختلاف بین خضر و موسی در داوری در باره برخی از کارهای خضر. این که موسی چیزی را می‌داند که خضر نمی‌داند و خضر چیزی را می‌بیند که موسی نمی‌بیند، اختلاف کمی نیست. در داستان موسی و خضر (کهف: ۵۹-۸۲) و سلیمان و داوود، برداشت، قضاوت و حکم این پیامبران آسمانی یکسان نیست. (انبیاء: ۷۹) «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!»

از جمله آیاتی که به این مهم اشاره کرده، آیه ۱۱۸ سوره هود است: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ؛ اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را یک امت قرار می‌داد، ولی همواره در اختلاف خواهند بود». در تفاسیر روایی در ذیل این آیه آمده است که اگر خدا می‌خواست، می‌توانست همه مردم را به گونه‌ای بیافریند که همانند ملائکه، هیچ طبیعت انسانی‌ای نداشته و معصوم از گناه و لغزش باشند؛ و یا اگر خدا می‌خواست، می‌توانست آنها را بر مذهب واحدی گردآورد. (علی بن ابراهیم، ۲: ۲۷۲/۱۴۲۸- ری شهری، ۳: ۵۴۵/۱۳۸۵) غزالی با بهره‌گیری از این آیه می‌گوید، چگونه می‌توان افراد بشری را بر یک دیدگاه جمع کرد، و حال آن

که ناموس خلقت انسانی بر اختلاف همیشگی بشر بوده و خداوند از ازل چنین حکمی کرده است؟

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد: «یک نوع از تفاوت‌ها، تفاوت‌هایی است که در عالم انسانی گریزی از آن نیست، و آن تفاوت در طبیعت‌های افراد است که منشأ بنیه‌ها می‌گردد. ترکیبات بدنی در افراد، متفاوت است و تفاوت در ترکیبات بدنی، موجب تفاوت در استعداد‌های جسمی و روحی می‌شود، و این نوع از تفاوت‌ها به علاوه تفاوت‌های ناشی از عوامل محیطی، موجب ظهور اختلاف در سلیقه‌ها و آرزوها و اعمال انسان‌ها می‌گردد». (طباطبایی، بی تا: ۶۰/۱۱) همو در جای دیگر بر آن است که چنین تفاوت‌هایی گریزناپذیر است و انسان‌ها اگرچه بر حسب صورت، انسان‌اند و وحدت در صورت تا حدودی موجب وحدت در افکار و اعمال می‌گردد، ولی اختلاف در مواد، موجب آن است که احساسات و ادراکات و احوال بشری، متفاوت باشد. این موضوع موجب اختلاف در اهداف و آرزوها می‌گردد و چنین اختلافاتی نیز اختلاف در اعمال بشری را در پی دارد. (همان، ۱۱۸/۲) وی با چنین تحلیلی است که درک‌های متفاوت انسان‌ها را در فهم حقایق علمی و معارف دینی، طبیعی تلقی می‌کند. از نگاه او، ویژگی‌های مثبت و منفی اخلاقی و روحی، به علاوه تعلیم و تربیت، تأثیر به‌سزایی در تفاوت‌های فهم و ادراک و استعدادها و قوای عقلی و روحی دارد. (همان، ۱۸۴/۴) و البته راه رسیدن به معنای باطنی و لوازم معنای آیات قرآنی، بیشتر بسته به میزان قدرت تحلیل و تیزهوشی و توانایی فرد در تدبر آیات الهی است، و نه صرفاً مربوط به تفاوت افراد از نظر تقوا و طهارت. (همان، ۴۸/۳) چه بسیارند کسانی که انحراف آنها، نه از روی بغی و سرکشی، بلکه به سبب اشتباه در تشخیص و غفلت از راه حق است، و طبیعی است که چنین افرادی معذور می‌باشند؛ (همان، ۱۸۱/۲) به ویژه اگر به این نکته توجه کنیم که خداوند با دادن اختیار به انسان، و دستور به تعقل و تدبر و تفکر، بذریختن نخستین اختلاف را به دست خود، در مزرعه انسانیت کاشته است. کم نیستند مفسرانی که با استناد به این دو آیه: «...وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لَدَلِكَ خَلَقَهُمْ...» (هود: ۱۱۸-۱۱۹) ولی مردم همواره مختلف‌اند * مگر کسی که پروردگارت بدو رحم آورد، و برای همین آنها را آفرید»، حتی فلسفه

خلقت را اختلاف می‌دانند؛ از جمله سید حیدر آملی که در تفسیر این دو آیه می‌گوید: «یعنی آنان را به خاطر همین اختلاف آفرید. در اینجا مراد از «خلق»، «جعل» است؛ یعنی آنان را به صورت مختلف از جهت صورت، شکل، اندیشه و باور آفرید، همان گونه که در ذات، هیئت و حقیقت نیز، گوناگون می‌باشند». (آملی، ۱:۲۹۳)

شواهد حدیثی

روایات چندی نیز از امامان رسیده است مبنی بر این که خداوند عموم انسان‌ها را، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با ظرفیت‌های مختلف و درک‌های متفاوت آفریده است. در این باره، حدیثی از امام صادق(ع) گزارش شده که بسیار رهگشاست؛ و آن این که (کلینی ۲:۴۲، ۱۴۲۶) اگر مردم بدانند که چگونه خداوند تبارک و تعالی این خلق را آفرید، هیچ کس دیگری را (به خاطر انحراف ناخواسته عقیده‌اش) ملامت نمی‌کند. خداوند اجزایی بالغ بر چهل و نه جزء آفرید، سپس هر یک را، ده قسمت کرد و هر یک از این دهم‌ها را، یک جزء قرار داد، سپس این را بین مردم تقسیم کرد و در فردی یک دهم و در دیگری دو دهم قرار داد، تا به یک جزء کامل و تام رسید، تا آن که سهم فردی بالغ بر همه چهل و نه جزء شد که بالاترین مرتبه است. پس کسی که در او فقط یک دهم جزء قرار داده شده، نمی‌تواند مانند کسی باشد که در او دو دهم جزء قرار دارد، و همچنین کسی که یک جزء تمام برای اوست، نمی‌تواند مانند کسی شود که دارای دو جزء تمام است. و اگر مردم بدانند خدای عز و جل انسان‌ها را چگونه آفرید، هیچ کس دیگری را ملامت نمی‌کند».

در باره تقسیم مؤمنان به درجات و مراتب مختلف ایمانی و لزوم پای‌بندی به لوازم آن نیز، روایات فراوانی از اهل بیت رسیده است. محدثان شیعی، باب مستقلی با عنوان «درجات الایمان و حقایقه» باز کرده، احادیث و آیات مربوط به این مهم را گزارش کرده‌اند. (همان مدرک) با توجه به مجموعه این احادیث، می‌توان ایمان به معنای خاص آن را، شامل درجات و مراتب مختلفی دانست و مؤمنان را با توجه به مراتب نقصان و کمال برخوردار از ایمان، دسته‌بندی کرد.

هم‌چنین با توجه به تصریح این روایات و نتایج پذیرش آنهاست که هیچ توجیهی برای تحمیل عقیده به دیگران و تکفیر مخالفان مذهبی به خاطر اعتقادات و برداشت‌های مذهبی آنها، باقی نمی‌ماند. اکنون به نمونه‌هایی از این دسته روایات اشاره می‌شود:

از مجموع این دست از احادیث به دست می‌آید که، خداوند به هر یک از افراد بشری، قابلیت و استعداد مخصوصی عنایت فرموده است که ممکن نیست از آن مقدار تجاوز کند و به درجه بالاتری که استعدادش را ندارد، برسد. البته هر کس بسته به میزان استعداد و ظرفیت خدادادی خویش، با فعلیت و ثبات، از مادر متولد نمی‌شود؛ بلکه عطای خداوند تنها قابلیت است و خود او باید با مجاهدت و کوشش برای اکتساب، استعداد خود را به مرحله فعلیت برساند.. (همان مدرک)

- هم‌چنین از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: شما را با بیزاری چه کار، که از یکدیگر بیزاری می‌جوئید؟ همانا مؤمنین، برخی از برخی دیگر با فضیلت‌ترند و برخی از برخی دیگر نمازش بیشتر است و برخی تیزبینی‌اش بیشتر است، و همین است درجات ایمان (که خدای تعالی فرماید: «لهم درجات عند الله»). (همان مدرک)

هم‌چنین آن بزرگان به این واقعیت خارجی توجه داشتند که رویکردهای افراد مؤمن به دین و دین‌داری نیز یکسان نیست. دین‌گرایی برخی با هدف آخرت‌جویی و به طمع نیل به آرزوها و پاداش‌های اخروی و یا از ترس عتاب و عقاب و کیفر الاهی است، و عده‌ای (هرچند اندک) نیز با رویکردی عاشقانه، خداگرایانه و صرفاً به خاطر شایستگی حق برای پرستش، راه طاعت و بندگی او را پیشه خود ساخته‌اند: «إن قوماً عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة التجار و إن قوماً عبدوا الله رهبةً فتلك عبادة العبيد إن قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الاحرار». عده‌ای تاجرانه و عابدانه خدا را عبادت می‌کنند و برخی از سر خوف و برخی دیگر از سر عشق و اخلاص و با هدف شکرگزاری. با این همه هیچ‌یک از این دسته‌ها نه از دیانت خارج اند و نه از سفره پهن الاهی محروم؛ چنان که در منابع حدیثی حکایت است:

گویند حضرت عیسی بر سه نفر گذشت که بدن‌های آنها لاغر و رنگ از رخسارشان پریده بود. به آنها گفت: چه چیزی شما را به این روز انداخته است؟ در جواب گفتند: ترس از آتش دوزخ! عیسی به آنها فرمود: حق است بر خدا که خائف را ایمن سازد. سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که حال آنها دگرگون‌تر از ایشان بود. فرمود: چه چیزی شما را به این حال کشانده است؟ گفتند: اشتیاق به بهشت. فرمود: حق است بر خدا که آنچه را بدان امید بسته‌اید، به شما عطا کند. سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که حال ایشان از آنها هم دگرگون‌تر بود و گویا برچهره‌شان آینه‌ای از نور قرار داشت. فرمود: چه چیزی شما را به این حال افکنده است؟ گفتند: محبت خدای عز و جل. فرمود: شما مقربان اید، شما مقربان اید. (فیض کاشانی، ۸، ۶: ۱۴۲۱)

در هر صورت خلقت و استعداد افراد بشر هر کدام با دیگری کاملاً متفاوت و متمایز است و این تمایز در استعداد به شرایط زیست محیطی و اجتماعی فرد نیز بازگشت دارد، از این روی وجود اختلاف مراتب در میان اصحاب و یاران امامان امری روشن و دور از هر گونه ابهامی به نظر می‌رسد، چه در بعد معرفتی و عرفانی و چه در بعد علمی و علاقمندی‌های اصحاب به علوم و رشته‌های گوناگون؛ مثلاً: از کمیل بن زیاد نخعی نقل گردیده که امیرالمومنین (ع) دست مرا گرفت و به سوی صحرا (خارج از شهر کوفه) برد، هنگامی که به صحرا رسید آه پر دردی کشید و فرمود: ای کمیل بن زیاد! دل‌ها همانند ظرف هاست پس بهترین آنها ظرفی است که مقدار بیشتری را بتواند نگهداری کند، بنابر این آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن و در خاطر خود بسیار (رضی، ۱۳۸۰: ح ۱۴۷). و بعد از آن امیرالمومنین (ع) سخنانی گران بها پیرامون فضیلت علم و دانشمندان برای او نقل می‌نمایند، در منابع کمیل از اصحاب سر امیرالمومنین (ع) شناخته شده است. (شوشتری، ۱۴۲۰، ۸، ۶۰۲) اما در نقل‌های دیگر آمده که هنگامی که از جانب امیرالمومنین (ع) بر «هیت» حکمرانی می‌کرد، در امور سیاسی و حکمرانی ضعیف عمل نمود و مورد نقد آن حضرت واقع شد (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۸: ۱۷؛ ۱۴۹) ملاحظه می‌فرماید که کمیلی که در بعد عرفانی و معرفتی ظرفیت فهم برخی از اسرار امیرالمومنین (ع) را داشته، از نظر فهم سیاسی و مدیریت اجرایی ضعیف عمل نموده است به گونه‌ای که لشکریان معاویه توانستند در اطراف عراق

به جولان دادن پردازاند. و یا میثم بن یحیی التماربنابر نقد کلینی از اصفیاء امیرالمومنین(ع) بحساب می آمد (کلینی ، ۱۴۲۸: ۲: ۲۲۰) و امیرالمومنین(ع) اسرار خفیه را به او آموخته بود (شوشتری ، ۱۴۲۰؛ ۱۰، ۳۱۶) ولکن هیچ گونه نقلی مبنی بر تصدی حکومت و مدیریتی از او در دوران های حکومت امیرالمومنین(ع) و حسن بن علی (ع) یافت نمی شود با اینکه دیگر صحابه آن امام (ع) همچون مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و عثمان بن حنیف ... به فراخور استعداد و توان نظامی به مناصبی در دوران آن امام (ع) منصوب گردیدند. در دوران دیگر امامان نیز چنین تفاوت های مشهود می باشد، هر چند بعد از خلافت نا فرجام حسن بن علی (ع) و صلح آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان دیگر شاهد خلافت هیچ یک از امامان شیعه نبوده ایم و بیشتر فعالیت امامان (ع) متمرکز بر مباحث فرهنگی و علمی در جامعه ی اسلامی بوده است، با این حال نیز شاهد ظهور نوابغی در عرصه های علمی و دینی از میان شاگردان امامان، بخصوص امام باقر و امام صادق (ع) هستیم.

۲: موانع و مشکلات سیاسی امامان و استفاده از عنصر تقیه

امامان شیعه در دوران حضور، دچار مشکلات و موانع مهمی بودند که با توجه به آن، نتوانستند آن گونه که می خواستند، به معرفی مکتب خویش و رفع برخی از ابهامات پردازند.

با مطالعه ای اجمالی و فهرست وار در رخدادها و تحولات سه قرن نخست، به این نتیجه می رسیم که بیشترین درگیری و چالش های سیاسی- فکری خلفا و کارگزاران سلسله اموی و عباسی، با علویان، شیعیان و رهبران شیعی بود. مهم ترین دل مشغولی حاکمان این دو سلسله در عصر ائمه، حفظ اقتدار سیاسی دستگاه خلافت بوده و همین دلیل آنان را واداشت تا برای تثبیت قدرت خود نه تنها همواره علویان و خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و درراس آنها امامان شیعه و معتقدان به امامت آنها را مورد اذیت و آزار قرار دهند، بلکه با استفاده از حربه ی زندان و قتل آنان را از سر راه بردارند ، از سویی دیگر آنان تلاش می کردند به شیوه های مختلف، همچون جعل

فرقه‌هایی چند، و یا ترویج برخی از اندیشه‌های کلامی مشروعیت، مقبولیت و دوام حاکمیت خود را تضمین نمایند. از جمله مهمترین شگردهای مختلف خلفای عباسی و اموی برای حفظ و تداوم قدرت سیاسی که منجر به تفاوت‌های فکری در جامعه اسلامی نیز شد، مبارزه شدید با مکتب اهل بیت و پیروان آنها و ایجاد سردرگمی و دو دستگی‌هایی در میان شیعیان بود، مبارزه دستگاه خلافت اموی و عباسی با شیعیان و پیروان اهل بیت، از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است. آنان حساسیت خاصی به شیعیان داشتند و تفکر شیعی را بزرگ‌ترین رقیب اندیشه سیاسی خویش می‌دیدند. به همان نسبت، برخورد متقابل شیعیان با آنها نیز بسیار تند بود. حتی تقسیم شیعیان نخستین به فاطمی و کیسانی، انشعاب علویان به زیدی و جعفری، دسته‌بندی شیعیان امامی به اسماعیلی، واقفی و قطعی و انشعابات فرعی دیگر و در نتیجه جدایی برخی از راه و رسم امامان دوازده‌گانه، پیوند وثیقی با سیاست، نوع برخورد حاکمان سیاسی و نیز تحولات سیاسی آن زمان داشت.

خلاصه‌ای از مشکلات اهل بیت در زمان، امویان از زبان امام باقر (ع) و نیز در یکی از خطبه‌های زید بن علی به روشنی گزارش شده است. بنا بر فرمایش آن حضرت، در آن روزگار عرصه بر پیروان اهل بیت چنان تنگ شده و کار آنها به جایی رسیده بود که اگر کسی را زندیق یا کافر می‌نامیدند، آسان‌تر بود تا او را شیعه بدانند. (ابن ابی الحدید، ۱۱: ۱۴۲۸؛ ۴۴)

بعد از امویان کار بر شیعیان سخت تر شد شیرینی قدرت برای خلفای عباسی از یک طرف و شکست آرزوهای علویان و عدم تحمل این شکست از طرف دیگر، موجب شد که همواره این دوفرع هاشمی به کشمکش سیاسی، مذهبی و رویارویی نظامی با یکدیگر پردازند. این تنازعات با توجه به تأثیر برجسته آن در ظهور و رواج اختلافات فرقه‌ای نیاز به توضیح بیشتری دارد.

راه و رسم عباسیان در تثبیت قدرت و چگونگی مواجهه با مخالفان علوی خود، به گونه دیگری بود. چرا که آنان علاوه بر بهره برداری از تجربه شکست بنی امیه، شناخت بیشتری از علویان، امامان اهل بیت و تمایل عمومی مردم به این خاندان داشتند. آنان به روشنی دریافتند که بدون یک پایگاه مذهبی و معنوی نمی‌توان به ادامه خلافت امیدوار بود. از این روی تلاش کردند به هر

صورت ممکن، خود را از اهل بیت به حساب آورده و خلافت خود را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گره بزنند. با چنین اقدامی آنان هم می توانستند حقوق خاندانشان را بر اساس زمینه های مذهبی و شرعی توجیه کنند و هم بهانه ای برای سرکوبی و رقابت با علویان داشته باشند.

خطبه های ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی و عمویش، خطبه و منشور سیاسی منصور در آغاز خلافت، نامه منصور به محمدنفس زکیه و نام گذاری قصر خود با عنوان «هاشمیه» به روشنی حکایت از این مهم دارد. (یعقوبی ، ۱۳۷۸:۳۳۱-۳۳۱-طبری ، ۱۳۸۵:۸۱-۸۶)

جالب توجه این که آنان در برخورد خود با علویان و امامان شیعه، نه تنها شایستگی خود را برای کسب میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) اظهار می داشتند، بلکه معتقد بودند که قرابت و شایستگی آنان از علویان بیشتر و میراث محمد(صلی الله علیه وآله) ویژه آنان بوده و هست. (نوبختی ، ۱۳۹۱، ۴۳) آنان به خاطر نیاز به پایگاه شرعی در برابر حریفان و رقبای علوی و امامان شیعه، خود را همواره با عنوان «خلیفه الله» مطرح می کردند.

از این مهم تر برای کسی که آنان را با لقب اهل بیت خطاب می کرد، صلح های فراوان می بخشیدند و احادیثی را نیز در این باره جعل و ترویج کردند و حتی با افتخار تمام حدیث سفینه را از جانشان ابن عباس نقل و بر خود منطبق می کردند. (سیوطی ، بی تا: ۲۷۹-۲۷۴-۲۷۰-۲۶۰-۲۵۷)

به هر صورت خلفای عباسی بر خلاف امویان، نه تنها به زعامت و خلافت سیاسی بسنده نمی کردند، بلکه بر پایه مبانی مذهبی داعیه رهبری دینی نیز داشته و می گفتند: «الا وانه ما سعد منبرکم هذا خلیفه بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم، الا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و امیرالمؤمنین عبدالله محمد و اشار بیده الی ابی العباس فاعلموا ان هذا الامر فینا لیس بخارج منّا حتی نسلمه الی عیسی بن مریم...» (طبری ، ۱۳۸۵: ۶: ۸۴) مأمون در بخش نامه ای به رئیس شرطه خود در بغداد سخت گیری خود را در جریان محنت چنین بیان می کند که: «ایها الناس اما بعد فان حق الله علی ائمه المسلمین و خلفائهم الاجتهاد فی اقامه دین الله الذی استحفظهم و

موراث النبوة التي اورثهم و اثر العلم الذي استودعهم و العمل بالحق في رعيتهم و التشمير لطاعه الله فيهم...» در این بخش نامه نه تنها اجتهاد در اقامه دین را حق خلیفه می داند بلکه بر آن است که جمهور مردم هیچ رأی و نظری نداشته و نباید ابراز کنند چرا که آنها اهل جهالت اند و از حقایق دین، قواعد توحید و ایمان اطلاعی ندارند. (همان مدرک ، ۱۹۵:۷)

برخوردهای برخی از خلفای عباسی با امامان شیعه و پاسخ آن بزرگواران، دلیل خوبی بر این مدعاست. (مجلسی ۱۳۷۴: ۴۸؛ ۱۲۶- صدوق ، ۲: ۱۳۹۰: ۲۰۷- ۲۱۷-۸۵) البته تلاش عباسیان بر اثبات و اعلام برتری تاریخی و مذهبی خویش برای میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تطبیق خاندان خود به عنوان شایسته ترین مصادیق اهل بیت، یک روی سکه بود. اقدام اساسی دیگر آنها را می توان در کم رنگ ساختن نقش اهل بیت و تقویت و ترویج و پناه جویی به دیگر رقیبان فکری و مذهبی تشیع و امامان شیعه جستجو کرد.

سلوک سیاسی امامان شیعه نیز عموماً بر پایه دوری از درگیری مستقیم و استفاده از عنصر تقیه استوار شده بود. گو اینکه تعقیب سیاست تقیه و به تعبیری عمل و تأکید بر روش مبارزه منفی توسط هر یک از امامان به عنوان یک اصل عقلایی گزارش شده است، اما بیشتر می توان آن را در سخنان امام صادق(علیه السلام) و امام کاظم(علیه السلام) جستجو کرد. (حرعاملی ، ۱۲: ۱۴۲۹؛ ۵۷۸)

دستورهای آن بزرگان به عدم همکاری با خلفا و طاغوت دانستن آنها، گزارش تفصیلی برخورد تقیه آمیز تمامی امامان شیعه در اینجا مد نظر نیست. طبیعی است که هر یک از آن بزرگان کم و بیش با اقسام فشارهای سیاسی مواجه بودند و تلاش می کردند تا با استفاده از اصل تقیه و با توجه به امکانات موجود در حفظ خود و میراث جدشان بکوشند. برخورد امام صادق و امام کاظم(علیه السلام) و طولانی بودن مدت امامت آن دو بزرگوار (دوره هفتادساله) و حضور همزمان با مهمترین شورش ها و قیام های سادات علوی را می توان الگوی مناسبی در فهم سیره دیگر امامان به حساب آورد. سیاست حزم و احتیاط امام صادق(علیه السلام) به گونه ای بود که حتی

مجبور شد در یک اقدام احتیاط آمیز و به منظور حفظ جانشین واقعی خود، پنج نفر، و از جمله منصور، خلیفه عباسی را به عنوان جانشینان خود معرفی کند. وی با توجه به این مهم نه تنها به منصور تعهد عدم قیام و مخالفت با خلافت را داد بلکه گاهی اوقات در مجلس او نیز حاضر می شد. در خور یادآوری است که بیشترین روایات در باب تقیه و دستور به عدم قیام سیاسی از طرف ایشان گزارش شده است. به هر حال آن حضرت در بسیاری از رخدادهای تاریخی و بزرگ عصر خویش، که صبغه سیاسی داشت، شرکت نکرد اما به جای آن وبا استفاده از خلاء انتقال قدرت و آرامش نسبی برای اهل بیت، تلاش خود را بر تثبیت ارزش های اسلامی و سامان دهی تشکیلات شیعی، حفظ میراث معنوی اسلام، ترویج مکتب اهل بیت و از همه مهم تر جلوگیری از انحرافات فکری معطوف کرد. این مهم با توجه به حجم بیشتر روایات اهل بیت از زبان او و نیز شهرت فقه شیعی به فقه جعفری به روشنی پیداست.

آن حضرت نه تنها خود وارد مبارزه مستقیم سیاسی نشد بلکه اصحاب خویش و دیگر علویان انقلابی را از آن بر حذر می داشت و به آنان دستور می داد تا از سپر تقیه استفاده کنند. (حرعاملی ، ۱۴۲۹: ۱۱: ۶۱)

این سیاست درباره امام کاظم نیز روشن تر است. طبیعی بود که هارون با تجربه بیشتر خود از قیام های علویان و آگاهی از مخالفت های درونی امامان با حکومت عباسی، به موسی بن جعفر به عنوان یکی از مخالفان ورقیبان اصلی و امتناع از رفت و آمد با آنها، اخذ وجوهات شرعی، تأکید بر موضوع مهدویت و نیز ایجاد سیستم وکالت توسط امام کاظم (علیه السلام) (همان مدرک) را می توان نوعی مبارزه و رویارویی بنیادین با دستگاه حاکمه به حساب آورد. (حرعاملی ، ۱۴۲۹: ۱۸: ۴۵۳) با این حال و در مجموع فشار سیاسی حاکمیت عباسیان به علاوه سعایت ها و مخالفت های رقبای فکری و انشعابات داخلی مجالی برای ابراز کامل و کارساز حقوق اجتماعی و سیاسی امامان فراهم نمی ساخت. از این روی اهتمام امامان در این دوره به حفظ و ترویج مکتب و علاقه مندان به مکتب اهل بیت با روش تقیه و گاهی با استفاده از مناسبت هایی نظیر مراسم حج و مهم تر از آن به وسیله تشکیلاتی به نام سیستم وکالت معطوف شده بود. سیستمی که از

دوره های قبل بنیان نهاده شده بود. طرفه آنکه امامان شیعه با توجه به مشکلات و محرومیت ها و به خاطر کسب منافع بالاتر و جلوگیری از فشار دستگاه خلافت به شیعه و رهبری آن نمی توانستند به شکل آشکار به تبیین امامت خود پردازند آنان اگر چه پیوسته بر اصل مسئله امامت پای می فشردند ولی از روشن سازی شئون جزئی تر و بیان مصادیق آن، که برای مخالفان داخلی و خارجی حساسیت برانگیز بود چاره ای جز ملاحظه زمان و مکان نداشتند و این خود موجب اختلافات چندی شد که در اینجا مجال بازگویی آن نیست.

در هر صورت فشارها و محدودیت های دستگاه خلافت (به ویژه در دوره عباسی) بر امامان شیعه و پیروان آنها، مجبور شدن ایشان به اتخاذ سیاست تقیه، به علاوه عدم بسط ید و اشراف کامل امامان بر شیعیان که در مناطق مختلف پراکنده بودند، پیامدهای را در عرصه های فکری و سیاسی در پی داشت. و حجم زیادی از دغدغه خاطر آن بزرگان را به خود اختصاص داده و اثری شیعیان را معطوف به خود کرده بود، انشعابات فرقه ای شیعیان و پیروان اهل بیت و نیز تقسیم خانوادگی به حسنی و حسینی و نیز سردرگمی اصحاب امامان در شناخت ویژگی ها و مصادیق واقعی امام؛ و گاهی طرح دعاوی مهدویت و اندیشه نامیرایی برای امامان از جمله این اثراست.

با همه اینها امامان شیعه با تلاش هوشمندانه و با گزینش مناسب ترین شیوه های برخورد سیاسی و فکری توانستند تا آنجا که مقدورشان بود به معرفی مکتب خود پردازند و رقیبان و مخالفان درونی را به حاشیه برانند. هر چند نمی توان منکر شد که آن مشکلات تاریخی امروزه نیز ما را در فهم و برداشت و ارائه صحیح از مکتب آنان با مشکل روبه رو ساخته است.

اصحاب اهل بیت (تعاریف و گونه شناسی)

در منابع رجالی و علم الحدیث شیعه نمی توان به تعبیر و تعریف جامع و مانعی از اصحاب ائمه و ملاک روشنی برای صحابی بودن دست یافت. درسیاهه رجال یون بزرگی نظیر شیخ طوسی و کشی افرادی نظیر عبدالله بن سبأ و مغیره و ابوالخطاب و اشعث بن قیس از اصحاب و سلسله

راویان و رجال شیعه برشمرده‌اند که امروزه به عنوان دشمنان شیعه و مخالفان مکتب اهل بیت نام برده می‌شوند. به نظر می‌رسد که مراد آن‌ها از معرفی مصادیق اصحاب، عموماً و بنابر رسالت اصلی‌شان جرح و تعدیل راویان و ناقلان از ائمه به طور کلی و اعم از اصحاب واقعی و مدعیان تشیع در میان معاصران و اطرافیان و منسوبان به پیروی و در مجموع ارائه‌ی فهرست طبقات مختلف آن‌ها و نیز وقوف بر سیره و روش امامان در جرح و تعدیل و تجلیل راویان بوده است. (طوسی، ۱۴۲۴:۹) از این منظر می‌توان هریک از افرادی را که در زمان امامان، به اطاعت از اندیشه‌ها و راه و رسم آن بزرگان مشهور و یا مدعی آن بوده‌اند و یا مدتی در خدمت آن‌ها بوده‌اند، از اصحاب برشمرد. از این‌رو، اگر هر دلیلی برخی از آن‌ها راه و رسم خود را از امام جدا کرده باشند و حتی مشمول لعن و طرد امام قرار گرفته باشد. او را نمی‌توان از دایره‌ی صحابی بودن، خارج دانست. با این همه عطف توجه اصلی رجالیون متقدم و متأخر شیعی در کتاب‌های فهرست و رجال به مقتضای رسالت خود، معرفی اصحاب خاص امامان و کسانی بوده که به استمرار امامت امامان معتقد بوده‌اند و اطاعت از راه و رسم آن‌ها را واجب می‌دانستند. افرادی که واسطه و زمینه‌ساز اصلی انتقال میراث آن‌ها در دوران بعدی بوده‌اند. البته این دسته از افراد دارای مراتب مختلفی در میزان اطاعت عملی و فکری از امامان و نیز دارای اختلافات روشی و کلامی در میان خود بودند.

مراد اصلی صاحب این نوشتار همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد، در مرحله‌ی نخست گزارش و تحلیل تفاوت‌ها و تنازعات فکری و عملی و نگاه‌های متفاوت آن دسته از اصحابی است که خود را ملزم به اطاعت از ائمه‌ی اهل بیت و حفظ و انتقال میراث آن‌ها می‌دانستند. هرچند همان‌گونه که گفته شد بحث و بررسی فرقه‌های شیعی و انشعاب شیعیان به فاطمی، زیدی، کیسانی، جعفری، اسماعیلی، واقفی و قطعی و دیگر انشعابات جزئی در واقع جدایی از پیکره‌ی مکتب اهل بیت بوده اما بررسی این انشعابات مد نظر این پژوهش نیست. البته به اقتضای ضرورت ممکن است به اختلافات درونی شیعیان به معنای عام تر آن نیز با توجه به فضای تعاملی حاکم بر تعاملات فکری آن زمان بپردازیم جالب توجه این که نویسندگان ملل و نحل به برخی از اصحاب خاص

اهل بیت نیز نسبت فرقه‌ای داده‌اند و حتی از اختلافات جزئی آن‌ها با عنوان فرقه یاد کرده‌اند و از این جهت ممکن است برای روشن شدن بحث به مواردی از این انشعبات فرقه‌ای بپردازیم، چرا که قدر مشترک همه‌ی این فرقه‌ها این بود که نمی‌خواستند از محوریت اهل بیت خارج شوند.

گونه‌شناسی کلی اصحاب امامان

درباره‌ی تقسیم‌بندی کلی اصحاب و اطرافیان اهل بیت در عصر حضور بایستی بر این نکته گوشزد کرد که تا قبل از دوران امام سجاد (ع) جامعه، دارای تفکیک فرقه‌ای به معنای خاص آن نبود و اختلافات فکری و فرقه‌ای از زمانی شروع شد که تنش‌ها و بگومگوهای نظری رخ داد. در واقع تا قبل از حادثه‌ی عاشورا چیزی به نام شیعه مطلق به عنوان یک نظریه‌ی اعتقادی منسجم و گروه اجتماعی مطرح نداریم اساساً در فضای عمومی تر نیز اختلافات مسلمانان رنگ لعاب سیاسی اجتماعی داشت و بعد از آن صورت بندی کلامی پیدا کرد. در واقع در عصر قبل از صادقین (ع) اختلافات در قالب گرایش‌های سیاسی-اجتماعی رخ نمود و نه در قالب گرایش‌های کلامی و فقهی و جدایی‌های فرقه‌ای و تقسیم‌بندی‌های معرفتی و یا ظهور جریان‌های کلامی و یا روش‌های خاص فقهی. خلاصه اینکه در سده‌ی نخست هجری نمی‌توان تعالیم امامیه را به صورت خاص و متمایز معرفی کرد و از این جهت بسیار سخت است که مثلاً بگوییم عالمان شیعی و یا اصحاب امامان چه دیدگاه‌های مختلفی داشتند و یا در چه جریان‌ها و مدرسه‌های فکری بوده و یارویکردهای فکری و روشی متقابل آن‌ها با یکدیگر چگونه بوده است.

ظهور کیسانیه و تفکر جارودی و یا بتری را نیز بایستی مربوط به فضای سیاست‌زده‌ی آن زمان و در بستراختلافات سیاسی تحلیل کرد. البته این بدان معنا نیست که ائمه در این عصر از نقش معرفت‌بخشی خود غافل باشند. بنابراین اگر بخواهیم اختلاف اصحاب امامان در این دوره (از امام علی (ع) تا عصر صادقین) را دسته بندی و از گونه‌های مختلف آن‌ها سخن به میان آوریم، تقسیم بندی ما بایستی حداقل معطوف به اختلاف در سطح اندازه‌های معرفتی و میزان اطاعت‌پذیری آن‌ها نسبت به امامان در سطوح سیاسی و معنوی باشد. همانگونه که مثلاً در برخی منابع رجالی و تاریخی

اصحاب امام علی (ع) در سطح کلی به اصحاب، اصفیا، اولیا و شرطه الخمیس تقسیم و برای هر کدام، مصادیقی معرفی شده است. (طوسی، ۶: ۱۴۲۴- مجلسی، ۴۲: ۱۳۷۴؛ ۱۵۲) هرچند بنابر شواهد نقلی در میان این افراد کم از معرفت واقعی به امام برخوردار بودند و مراتب معرفتی و ایمانی همین تعداد اندک هم دارای شدت و ضعف بود. از برخی از آن‌ها تعبیر به «حواری» شده است و برخی از آن‌ها افتخار ملحق شدن به عنوان اهل بیت، پیدا کردند و برخی نیز به اختلاس در بیت‌المال متهم شده‌اند. (طوسی، ۱۴۲۴: ۷-۹-۱۱) همان گونه که اصحاب امام حسن نیز به خائن، فرصت طلب و وفادار تقسیم شده اند و در میان وفاداران نیز مراتب مختلف معرفتی گزارش شده است تا جایی که برخی از اصحاب آن‌ها که از اصحاب امام علی هم بودند نیز امام را با تعبیر مذل المومنین خطاب کردند (همان مدرک، ۱۱۱)

۲- برخی از پژوهش‌گران معاصر مراد از تشیع در قرون نخست را با توجه به کاربردهای مختلف آن نسبت به افراد، در انواع و گونه‌های مختلف تشیع سیاسی یا عراقی، محبتی یا روحی و امامتی یا اعتقادی و نیز افراطی و غالی و حتی معتزلی، صورت‌بندی کرده‌اند. مراد از تشیع در این تقسیم‌بندی فراتر از مفهوم تشیع عقیدتی و امامتی و به معنای عام آن است. به این معنا که در قرون نخست مثلاً هر کسی که در داوری خود نسبت به حوادث عصر عثمان، عثمان را بر حق نمی‌دانست و علی (ع) را بر عثمان مقدم می‌داشت و یا مثلاً علاقه و محبت خود را به نحوی، چه در قالب بیان احادیث فضایل و چه در قالب‌های دیگر نشان می‌داد و یا در درگیری‌های سیاسی و نظامی با خلفای اموی و عباسی، جانب علویان را می‌گرفت، شیعه تلقی می‌شد. گرایش شیعی معنای فراگیری بود که از پایین‌ترین مرتبه تا بالاترین مرتبه آن را شامل می‌شد. با چنین تعمیمی بود که بسیاری از افراد غیر شیعی به معنای خاص آن و از جمله فقیهان و محدثانی که امروزه به عنوان فقیه و محدث سنی تلقی می‌شوند و حتی فردی مثل امام شافعی، شیعه به حساب می‌آمد. در این تحلیل تشیع در آن زمان اعم از تشیعی بود که امروزه مطرح است و آنچه ما امروز به عنوان تشیع و فکر شیعی می‌شناسیم، در گذشته به آن «رفض و رافضی‌گری» گفته می‌شد.

این نوع تقسیم‌بندی را می‌توان به گونه‌ای دیگر در گونه‌شناسی کلی اصحاب ائمه، صادق دانست و اصحاب امامان را به اصحاب عام و خاص و اخص تقسیم کرد: الف: اصحاب عام: به دسته‌ای از اصحابی گفته می‌شود که هر چند از نظر کلامی به امامت ائمه معتقد نبودند و شیعه به معنای خاص کلامی به حساب نمی‌آمدند، اما گاهی در رخدادهای سیاسی طرف علویان و امامان را می‌گرفتند و برخی از آنها در سلسله راویان اهل بیت نیز هستند. اصحاب در کاربرد عام می‌تواند شامل بسیاری از اصحاب امام علی و حسنین علیهم‌السلام و برخی از محدثان، فقیهان اهل سنت و بنیان‌گذاران و پیروان فرقه‌های غیرشیعی را دربرگیرد. این نوشتار به این دسته از اصحاب نمی‌پردازد.

ب: اصحاب خاص: به آن دسته از افرادی گفته می‌شود که به طور رسمی و از نظر سیاسی - مذهبی و توجه به مصادیق امامت، با امامان شیعه زاویه داشتند و ادعاها و حرکات آنها موجب دردسر ائمه و تضعیف انسجام درونی تفکر شیعی نیز شده بود. اما در جمع‌بندی کلی می‌توان آنها را بر محورپذیرش جایگاه ویژه و امامت کلی اهل بیت و اعتقاد حقیقت‌خاندان پیامبر برای رهبری سیاسی و مذهبی به حساب آورد. غلات و رهبران و پیروان فرقه‌های انشعابی شیعه در عصر حضور در این دسته هستند. با توجه به ارتباط وثیق این افراد و دسته‌ها به مکتب اهل بیت و حضور آنها در بستر تفکر شیعی و دستگاه کلامی و سیاسی امامان در مواردی ناچار از پرداختن به آنها در این پژوهش هستیم

ج: اصحاب اخص: به آن دسته از افرادی گفته می‌شود که در زمان خود در حلقه طرفداران سیاسی و مذهبی و فکری ائمه و به امامت مستمر هر یک از امامان شیعه معتقد بودند. آنها را مرجع شریعت و معارف دینی می‌دانستند و از نظر کلامی تعالیم و سخنان آنان را حجت می‌دانستند. این دسته از افراد بیشتر از همه به عنوان اصحاب ائمه شناخته شده و عموماً در سلسله اسناد روایات اهل بیت قرار گرفته‌اند. البته این دسته نیز از جهت اطاعت کامل از امام و نگاه به مقوله‌های کلامی و رویکرد آنها نسبت به امامت شیعی و نیز در رفتارهای سیاسی و اجتماعی

یکسان نبودند. رسالت اصلی نوشتار حاضر پرداختن به این دسته از افراد و تفاوت های فکری و معرفتی آنان است.

۳_ اشاره شد که جامعه‌ی شیعی از جهت وضعیت فکری و مذهبی از عصر امام باقر (ع) به بعد وارد مرحله‌ی جدیدی شد. ظهور دیدگاه‌های گوناگون کلامی و فقهی از یک طرف و آزادی عمل بیشتر امامان و اطرافیان آن‌ها در طرح مقوله‌های فکری و مذهبی موجب شد تا امامان در مقایسه با امامان قبلی به طور فعال‌تری وارد تبیین معارف دینی بشوند.

تلاش آن بزرگان، مخاطبان خاص و البته با گرایش‌های متنوع خود را پیدا کرد و روز به روز بر تعداد آن‌ها افزوده شد. از آن پس بود که هر یک از اصحاب و پیروان و شاگردان اهل بیت وارد مقوله‌های فکری شدند و بعد از آن جامعه‌ی شیعی علاوه بر علاوه بر دسته‌بندی‌های فرقه‌ای شاهد ظهور روش های مختلف فکری که امروزه از آن‌ها به عنوان جریان کلامی یاد می‌شود، بود. تفکرات و عقاید گوناگونی که به چهره‌های مطرح و شاخص شیعه نسبت داده شده، مربوط به چنین دوران است. از این گزارش‌ها، می‌توان دریافت که این شخصیت‌ها، که اصحاب شاخص ائمه شمرده می‌شدند، با یکدیگر در امور گوناگون فقهی و کلامی و سیاسی اختلاف نظر داشته‌اند و در مواردی علیه یکدیگر موضع گرفته‌اند و حتی گاه ردیه‌های خود را مکتوب کرده‌اند. علاوه بر این، بر نقل روایات امامان گاه نظر مستقل خود را نیز مطرح می‌کردند بی آن‌که آن را به امام نسبت دهند. برخی دیگر از اصحاب نیز گاه این نظرات را با ذکر قائلان‌شان با امام در میان می‌گذاشتند و صحت و سقم آن‌ها را از امام جویا می‌شدند. آثار فرقه‌نگاری و ملل و نحل نیز آرای گوناگونی را به اصحاب شاخص ائمه در باب منابع معرفت، صفات خداوند، جبر و تشبیه و استطاعت، خلق پیشینی ائمه، علم امام، عصمت امام، ولایت تکوینی امام، تعارض کلام منقول از امام با عقل، حکم غیرشیعه، تعامل با حکام زمانه، و مسائل فقهی نسبت داده‌اند.

افزون بر این، در میان این گزارش‌ها شواهدی هست که نشان می‌دهد این اصحاب شاخص گروهی و طرفدارانی، یا به قول این آثار: «اصحابی»، برای خود داشته‌اند؛ چندان‌که اصحاب ملل و

نحل گاه فرقه‌هایی به اصحاب شاخص امام صادق (علیه السلام) نسبت داده‌اند و آن فرقه‌ها را در ذیل مذهب امامی جای داده‌اند. این «اصحاب» همه امامی بوده‌اند - اما با توجه به رویکرد فقهی و کلامی این رهبران عقاید متفاوتی در امور مذکور داشته‌اند. و این احتمالاً از نوعی تشتت و ناهمگونی در جامعه‌ی امامی آن دوره خبر می‌دهد. هرچند رسالت اصلی این نوشتار را ارائه‌ی شواهد تفصیلی برای من مهم است اما در این جابرای روشن شدن و زمینه‌ی ورود به مباحث بعدی به نمونه‌هایی از تقسیم‌بندی اصحاب به گونه‌ها و جریان‌های مختلف اشاره می‌کنیم.

برخی از پژوهشگران اصحاب ائمه از عصر صادقین تا دوران غیبت از نظر فقهی و نوع فهم و دریافت معارف به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

دسته‌ای با رویکرد کلامی فقهی و توجه به قیاس در استنباط که شامل افرادی نظیر هشام بن-حکم، یونس بن عبدالرحمن و ابوجعفر سکاکی و فضل بن شاذان، فقیهان آل‌اعین و افرادی نظیر زراره و عبدالله بن بکیر که به رای عمل می‌کردند.

دسته‌ای دیگر با رویکرد اجتهادی و با استناد به اصول وارده از ائمه و تفریح فروع، امثال هشام بن سالم و بزنتی. (پاکتچی، ۱۳۸۸: مدخل اجتهاد)

پژوهشگر دیگری در سطح عمومی‌تر معتقد است که اصحاب امامان از قرن دوم به بعد از منظر کلامی علاوه بر دو رویکرد غالبانه و مقصرانه به سه دسته:

مخالف کلام و ورود به مباحث کلامی و موافق کلام و مباحث کلامی تقسیم شده‌اند. در دسته-ی موافقان کلام از دو رویکرد متکلمان نظریه‌پرداز (متکلمان محدث) و متکلمان متن محور (محدثان متکلم) سخن به میان آورده‌اند و برای هر یک از این رویکردها، نمایندگانی از اصحاب نام می‌برد. (اقوام کرباسی، ۶۵) نویسنده براین باور است که هرچند همه‌ی افراد این گروه‌ها در آموزه‌های خود توجه به اهل بیت را محور قرار داده بودند و در بهره‌مندی عقل با هدایت محوری امامان تردید نداشتند، اما در روش و گستره‌ی ورود به مباحث متفاوت می‌نمودند.

یکی از شیعه‌پژوهان دیگر به تقسیم و تفکیک اصحاب از منظر نوع نگاه به امامت و جایگاه امامان پرداخته و تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای ارائه کرده است:

اصحاب تندرو و مطرود که شامل غلات سرشناس و جدا شده از جامعه‌ی شیعی بودند.

امام‌شناسان والامرتبه که متهم به غلو شده‌اند و البته هم از لحاظ اعتقادی و هم از نظر اجتماعی از غالیان متمایز بودند.

امام‌شناسان میان‌مرتبه و میانه‌رو که بدنه‌ی اصلی تشیع را تشکیل و بیشترین تعامل را با اهل بیت داشتند.

اصحاب امام‌شناسی پایین‌مرتبه و به تعبیری مقصره و جالب توجه این‌که نویسنده افرادی نظیر هشام‌بن‌حکم و فضل‌بن‌شاذان و برخی از اصحاب قمی نظیر محمدبن‌عیسی و ابن‌ولید و در نهایت شیخ صدوق را در این دسته دانسته و بر این باور است که تفسیر حداقلی از امامت شیعی داشته‌اند.

نتیجه‌گیری:

رویکرد امامان شیعه به اصحاب و یاران خود به حسب ظرفیت و استعدادهای بوده که در هر فرد نهادینه شده است، ظرفیتهایی که در نهاد آدمی توسط خداوند نهادینه شده است لذا در بررسی‌های روایات نقل شده توسط یک راوی دقت در این نکته کمک شایانی به درک صحیح و منطقی از گفتمان مطرح شده توسط آن راوی و نوع جوابهای امام به ما ارائه می‌دهد.

منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه . محمد بن علی (۱۴۲۶ق)، عیون اخبارالرضا علیه السلام . ج ۱و. قم، موسسه انصاریان.
۳. ابن ابی الحدید. عبدالحمید بن هبه الله (۱۴۲۸ق) شرح نهج البلاغه. تحقیق محمدابراهیم. بیروت. الامیره.
۴. اقوام کرباسی. اکبر. فصلنامه نقد و نظر (مقاله ی مدرسه کلامی کوفه) شماره ۶۵.
۵. بجنوردی . محمد کاظم (۱۳۸۵) دایره المعارف بزرگ اسلامی . تهران . مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۶. تهانوی . محمد اعلی بن علی . کشف اصطلاحات الفنون. بی تا . بیروت . دارصادر.
۷. جرجانی . علی بن محمد بن علی (۱۴۰۵) التعریفات . تحقیق ابراهیم آبیاری. بیروت . دارالکتاب العربی.
۸. حر عاملی. محمد بن حسن (۱۴۳۰) وسائل الشیعه و مستدرکها. قم، نشر اسلامی. چاپ اول
۹. خوئی. سیدابوالقاسم (۱۴۱۳) معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم. بی جا.
۱۰. ری شهری . محمد. میزان الحکمه. قم ، دارالحدیث . چاپ ششم . ۱۳۸۵ هـ.ش.
۱۱. سید رضی (۱۳۸۰) نهج البلاغه. ترجمه سید جعفر شهیدی . چاپ بیستم . انتشارات علمی و فرهنگی . تهران.
۱۲. سماوی . محمد بن طاهر (۱۳۸۸) ابصارالعین فی انصارالحسین علیه السلام . ترجمه عباس جلالی. چاپ چهارم . انتشارات زائر، قم.

۱۳. سیوطی. عبدالرحمن بن ابی بکر. تاریخ الخلفاء. تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. بی تا انتشارات شریف رضی. قم.
۱۴. ----- . تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای. ۱۴۲۶ه. دارالفکر. بیروت.
۱۵. شوشتری. محمدتقی (۱۴۱۸) قاموس الرجال. قم، نشر اسلامی. چاپ سوم.
۱۶. طوسی. محمد بن حسن (۱۴۲۴ق) اختیار معرفه الرجال. تحقیق علامه مصطفوی. تهران. نشر آثار علامه مصطفوی.
۱۷. طبری. محمد بن جریر (۱۳۸۵ش) تاریخ الرسل والملوک. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ ۶. تهران. اساطیر.
۱۸. طباطبایی. محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. بی تا. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. قم.
۱۹. عمید. حسن (۱۳۷۷ش) فرهنگ عمید. تهران. انتشارات امیرکبیر.
۲۰. فیض کاشانی. محسن (۱۴۲۱) المحججه البیضا فی تهذیب الاحیاء. تصحیح علی اکبر غفاری. چاپ پنجم. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. قم.
۲۱. قمی. علی بن ابراهیم (۱۴۲۸) تفسیر القمی. تحقیق شیخ محمد صالحی اندیمشکی. ذوی القربی. قم.
۲۲. کلینی. محمد بن یعقوب (۱۴۲۶ق) اصول کافی. چ ۱، بیروت. موسسه اعلی.
۲۳. کاظمی. عبدالنبی (۱۴۲۵) تکمله الرجال. تحقیق سید محمدصادق بحر العلوم. چاپ اول، انوار الهدی. قم.

۲۴. مجلسی. محمدباقر (، ۱۳۶۸ش). بحار الانوار. تهران. انتشارات اسلامیة. چاپ سوم
۲۵. مفید. حمد بن محمد. اختصاص. تصحیح. علی اکبر غفاری. بی تا. انتشارات نشر اسلامی. قم.
۲۶. مامقانی. عبدالله. مقباس الهدایه فی علم الدرايه. تحقیق شیخ محمدرضا مامقانی. چاپ اول ۱۴۲۸. انتشارات دلیل ما. قم.
۲۷. ----- . تنقیح المقال فی علم الرجال . تحقیق شیخ محیی الدین مامقانی . چاپ اول ۱۴۲۶هـ. موسسه احیاء تراث . قم.
۲۸. نوری. میرزا حسین. (، ۱۴۲۸ هـ). سائل الشیعه و مستدرکها. قم. نشر اسلامی. چاپ اول
۲۹. نوبختی. حسن بن موسی (۱۳۶۱ش) فرق الشیعه. ترجمه محمدجواد مشکور. تهران. انتشارات نشر اسلامی.
۳۰. نجاشی. احمد بن علی (، ۱۴۲۶هـ). رجال. قم. موسسه نشر اسلامی. چاپ هفتم
۳۱. یعقوبی. احمد بن یعقوب (۱۳۷۸ش) تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.